

## اول از او

- اول از او : یعنی اول از اون (اول از آن) ؛ یعنی مقدمه قبل از بحث اصلی ، در اصطلاح شیرازی ، چیزی را که به هنگام آغاز گفتگو ، گفتش را واجب تر میدانند با جمله « اول از او ... » شروع میکنند .
- هنو : هنوز .
- دولشه *dolašme* : اصرار و ابرام ( دولشه شدن : اصرار بی حد کردن) .
- دسوی *dasoy* ( با تشدید سین و ضم واو ) : دستهای .
- قوق (نمیره) *Quq* : قوق نمیرد (با کشش او، بروزن دود) یعنی پرنده پر نمیزند، بسیار خلوت و آرام است .
- ایجوری *Ijuri* : اینجوری ، اینجور ، اینطور .
- چیش چیش (کردن) *čiš-čiš* : نگاه نگاه کردن و دنبال کسی گشتن .
- کنار *Konâr* (به ضم کاف ، بر وزن دلار) : سدر .

● بوچی بوچی Buči-Buči : بازی مخصوصی که توپی را در اختیار میگیرند و با دست بهم پاس میدهند و عده دیگر به دنبالش میدوند تا آن را از چنگ آنان بیرون بیاورند (دستشده در لهجه تهرانی) .

● یابو بالس بری Yābu-Bālesbari ( به کسر لام و فتح ب ) : یابوی بارکش ؛ ریشه آن - یابوی بار آسیاب بری - است که در زبان عوام ، سایش پیدا کرده و - یابو بالس بری - شده است به آن - یابو بارس بری - هم میگویند .

● رودار Rovdār ( به ضم ر ، بر وزن جودار ) : به معنی پی در پی ، مرتب ، پشت سر هم .

● حکم : اشاره به بازی - حکم - است که با ورق (کارت) بازی میشود و نزد شیرازی ها معمول میباشد ، حکم ، همان بازی - بلوت - فرنگی است که عرب ها در آن جزئی تغییری داده اند و نام آنرا حکم گذاشته اند .

● رفع کوتی Rafe-Kovti : کوت و کوت شدن از اصطلاحات بازی حکم است یعنی کسی که از - هفت دست - هیچ نیاورد و بکلی بیازد ، اصطلاحاً می گویند - کوت شده - و حریفش دو نمره مثبت می گیرد . در این حال است که طرف به خاطر آنکه - کوت - نشود ، دنبال ورق برنده ای می گردد که برای - رفع کوتی - اقلایک دست بیاورد و همان یک نمره مثبت نصیب رقیبش شود نه دو نمره . به نظر می رسد که لغت - کوت - هم مانند - حکم - عربی باشد . شاید از واژه فرانسوی Quote-Part باشد که به معنی سهم ، مالیات ، قسمت و بهره است .

به گمان برخی - کوت - و - کوت شدن - ریشه اش از واژه انگلیسی - بایکوت - است که می گویند فلانی را - بایکوت - کردند یعنی بی اعتنائی و کم محلی نمودند ، برای روشن شدن موضوع تذکر این نکته لازم است که - بایکوت - با املاء Boy Coust کاپیتان ارتش انگلیس و نماینده یکی از زمین داران بزرگ ایرلند بوده است ، سالی خشکسالی می شود و مردمی که املاک را اجاره کرده بودند از او درخواست می کنند اجاره ملک را پائین بیاورد و او قبول نمی کند ، مردم دست از کار می کشند و کاپیتان بایکوت را تنها به حال

خود می گذارند تا جایی که او ناچار می شود از ایالات دیگر کارگر وارد کند.  
از آن پس اصطلاح - بایکوت کردن - (یعنی کسی را مثل کاپیتان بایکوت کردن)  
تعمیم پیدا می کند و برای - بی اعتنائی کردن و به حال خود گذاشتن کسی -  
برای همه استفاده می شود .

● بی همچی گفتم : به شوخی گفتم ، راست گفتم .

● لت و پار Latopâr : پاره پاره .

## بالوداری!

- بالوداری *bâlo-dâri* حمایت (بالوداری کردن یا بالوداری درآمدن: طرف کسی را گرفتن، از کسی حمایت کردن).
- گلوی *goloy* (به ضم گ و ل) گلهای.
- ئی I : این.
- بال *bâl* (بر وزن سال) : بمعنی قبول (بال نبود : قبول نبود - بال نیست : قبول نیست)
- بالوی *bâloy* : بالای (بالوی بلند : بالای بلند)
  - به هووی بالوی بلندت
  - به هووی ابرو کمندت
  - به هووی لب مثل قندت
- موجطو خوکنم امشو .
- بلن *Bolan* : بلند (بلن شد : بلند شد)

مـ و مـ

- مچنه Močone (به ضم م ، چ و کسر ن) ؛ مچاله .
  - مچه Močče (به ضم م و تشدید و کسر چ) ؛ مچاله شده در دست .
  - لنجاره Lenjâre : شانه و کف .
  - گذوشت Gozošt (به ضم گ و ذ) ؛ گذاشت .
  - یی Yey (بروزن می) ؛ يك .
  - خر Xer (به کسر خ بروزن قر و فر) ؛ گلو .
- (می خوابم تو خرش یعنی با او دعوا می کنم)
- ای ay (به فتح الف بروزن حی) ؛ اگر .
  - اعراض êrâz : اعراض کردن به معنی پس افتادن و بیهوش شدن است، می گویند اگر کسی ترشی یا سرکه در دهنش باشد و از چیزی هول کند و شوکه شود - اعراض - می کند و پس می افتد. اصل لغت اعراض، عربی است و به معنی روی گرداندن و روی پیمیدن است .

## کَلَا مَلَا هُو!

● کلاملاهو Kalâ-Malâ-hu : یا - کالامالاهو - عنوان کلیمی های دوره گرد (کت و شلواری) شیرازی است که اجناس کهنه منازل را می خرنند. از این جهت به آنها - کلاملاهو - یا - کالامالاهو - می گویند که جار می زنند کالا... مالاهو... هو...

(کالا به معنی جنس « goods در انگلیسی » است). شاید هم منظورشان از کالا، ملاحو... همان (کلاه، ...) باشد که - ملاحو - را بروزن کالا (جزو حروف مهمل) برای جارزدن آورده اند زیرا اصل جمله شان این است : کوتی ، شلواری ، کالا ، ملا ، هو...

● چملی čemli ( به کسر چ ) : حباب چراغ نفت سوز . ریشه این لغت انگلیسی است به صورت Chimney به همان معنی .

● چشم čoš : چشم (چیش هم می گویند) .

● گنگو Gangu : بند ( گنگو زدن : بندزدن ، چینی بندزدن) .

# ۵

## ازینا

- ازینا Azinâ : از اینها ، از این دست . اما در اصطلاح وقتی لغت یا چیزی را یادشان نیست بگویند ؛ می گویند : ازینا ... اگر نام کسی را هم فراموش کرده باشند هنگام صدا کردنش می گویند : از اینا...
- انجیریش Baš (به فتح ب) : انجیر تازه و تر شیراز که معمولاً تیره رنگ است ( اما در تهران رنگ روشن دارد ) . بهترین نوع این انجیر ، فرآورده باغهای مقلات است .
- برش Baraš (به فتح ب و ر) : برایش .
- صب گاه Sōbe-gâ ( با کشش ص ) : صبح گاه ، صبح زود ( گاه به معنی زود است ) .
- لولک Lulak : از فرآورده های شیر که با آن کشک درست می کنند ( به آن لورک Lurak هم می گویند ) .
- اوروزا Uruza : اون روزها ، آن روزها .

- تبریت Tabrit (بروزن تبریز) : میوه‌ای که پیش از ظهر می‌خورند .
- چراغ تبریک : چراغ برق ، چراغ الکتریسته . شاید به خاطر این که هنگام روشن کردن، کلید آن -تبریک- صدا می‌کند به آن چراغ تبریک گفته‌اند. در این زمینه لطیفه جالبی هم وجود دارد :
- پیرزنی که برای دامادش هدیه‌ای خریده بود ، ضمن شکایت از خانواده داماد می‌گفت :
- می‌گن برای دوامد چیزی نبردید، ما بر اش -ترچه‌ی تبریک‌دار- خریدیم!
- (یعنی فرچه‌ی تبریک‌دار ، فرچه برقی ، ریش تراش برقی ا).
- گولوپ Gulup : لامپ .
- روشن Rušan (بروزن سوسن ، نه به ضم ر) : روشن .
- رنگوی : رنگ‌های .
- جیغ میزنن : فلان رنگ جیغ می‌زند یعنی در چشم می‌زند و به چشم خوشایند نیست .
- هشت Hašt (با تلفظ همان هشت و هفت) : مانده در کار خود، حیران گبیج (هشت شدم : در کار خود ماندم) .
- دس Dass (با تشدید س) : دست .
- کچه Kače (بروزن بچه) : چانه .
- ای Ay (به فتح الف ، بر وزن حی) : اگر .
- روز روزون Ruze-Ruzun : روز روزان ، روز روز .
- چملی čemli (به کسر ج) حباب چراغ نفت سوز . ریشه این لغت انگلیسی است به صورت Chimney به همان معنی .
- خش Xaš (بر وزن غش) : خراش .
- والو Vållo : والله .
- ئی I : این .
- مادمولوی Mâdemuloy : یا -مادمولا- به معنی آب زیر گاه است.



## یههعه

- **یههعه Yehā-ahh** (به کسری ، فتح و کشش ه اول و تشدید ه آخر): این اصطلاح برای چیزی که بطور غیرمنتظره زیاد باشد از شدت ناراحتی و زور ادا می شود (یهه با تشدید ه اول هم می گویند) .
- **یله Beyle** (به کسر ب و ل) : دسته ، گروه .
- **دسه Dasse** (با تشدید س) : دسته ، گروه .
- **غله Qalle** : اجاره و کرایه ( برای مسکن ) . مستغلات هم از همین ریشه است.
- **چا کوندن çâkondan** (به ضم ک) : پاره کردن: چاک زدن. چا کوندن به معنی - انداختن - هم می باشد (چیزی را که يك فروشنده به کسی زیاد حساب کند ، طرف می گوید : بهما چا کوندا)
- **داغمه Dâqme** : داغ، کبودی هائی که از صدمه و ضربه و جرح حاصل می شود .



## سورولو!

● سورولو Surullu (با تشدید ل) : به معنی دماغت سوخت ، من برنده شدم . اصطلاحی است از بازی کودکان (سورولو ، سورولو) که کودکی چشمش را می بندد و استاد با انگشت به جهتی اشاره می کند و می گوید سورولو ، کودک هم باید با چشم بسته به جهت های مختلف اشاره کند و بگوید سورولو ، اگر جهتش با جهت استاد یکی شد برنده می شود و اگر نشد همانطور به سورولویازی ادامه می دهند .

● مس Mass : مست .

● گوروختی Guruxti : گریختی ، فرار کردی .

● هری Herri (با کسر ه و تشدید ر) : پرو به سلامت ، دور شو (با

عصبانیت) .

● هنو : هنوز .



## میگما...

- میگما Migamâ : برای آغاز سخن به کار می‌رود به معنی میگم‌ها ...  
می‌خواهم بگویم ، نگاه کن بگویم . ( این-آ- و تکرار آن در پشت سایر لغات ، در زبان کودکان به صورت هشدار است ) .
- همیا Hamiya : ( از همی گرفته شده ( طرز گفتار کودکان ) . همی :  
همین .
- بری Barey ( به فتح ب و کسر ر ) : برای .
- اف‌ت Oft ( بروزن گفت ) : شرم آور ، خجالت آور . ( افته : شرم آور است )
- کاکو Kâko ( به ضم ک دوم ) : به معنای برادر است ، به عنوان علامت  
خصوصیت و صمیمیت نیز به کار می‌رود .
- تنک Tanok ( بروزن سبک ) : سبک و لوس ( نان تنک هم نان خانگی  
سبک و مانند ورقی است که روی تابه درست می‌کنند ) .
- پوشو Pošo : بلند شو .

- سرما Saromâ : سرماها ، سر من .
- پوی Poy : پای .
- رو روی Rev-Revey (به کسر ر ، و واو آخر) : به معنی خطخطی ( برای ماشین کردن سر و اصلاح موی سر یا تیغ کشیدن به کار می رود . وقتی که سر خطخطی شود می گویند (رو روی شده) یعنی رو روی شده (رو روی بروزن سلسله و چلچله است) .
- Tipo : تی پا ، لگد با نوک پا (تی یعنی نوک) .
- Yehhâ (به کسر ی و فتح و تشدید ه) : این اصطلاح برای چیزی که بطور غیرمنتظره زیاد باشد از شدت ناراحتی و زور ادا می شود (بهبهعه هم می گویند) .
- جیگری : جگرت پائین بیاید (جیگری بشی هم می گویند) .
- چاب کلفرج : چاه آب کل فرج ، چاه آب کربلائی فرج ، از نقاط معروف و گردشگاههای شیراز .
- شیرین جق Sirin Jeq : به نوعی مزه شیرین که شیرینی آن زننده باشد می گویند شیرین جق - است .
- گیره Gire : سبد ، سبدی که انگور و میوه در آن میگذارند و میفروشند
- خوبته Xubete : کافی است ، بس کن (خوبت است) .
- مادمولوی Mâdemuloy : یا - مادمولو - به معنی آب زیرکاه است .
- ماترننگک Mâterengak (به کسر ت و ر ، سکون نون و فتح گ) : زیرک ، فلفلی و آشوبگر .
- اندفه Endāfe (ع نخونده نمی شود) : ایندغه .

## دل به نشاط

- دل به نشاط : خوشگذران ، اهل تفریح ، اهل ذوق و عشق .
- دنیا چه مناته *Donyâ-če-Manâte* ( به فتح م ) : دنیا را چه اعتبار است ؟. دنیا را چه دیده‌ای ؟.
- بقپ *beqap* ( به فتح ق ) : بقاپ ، قاپ بزن .
- تام *Tâm* : توهم .
- ای *ay* ( به فتح الف ، برون حی ) : اگر .
- گود و تلمب *Govdotolamb* : جای ناهموار ، ناصاف ، دارای گودی و بلندی ( گود و تلمبه : گود و تلمب است ) .



## واویلا

- واویلا Vâveylâ (بروزن بالیلا) : از اصطلاحات مخصوص شیرازی است به معنی وای ، واغریادا .
- دس Dass : دست .
- سرسرك Sor-Sorak (بهضم دو سین) : سرمره .
- دونگ Devang (بروزن درنگ) : گیج و منگ (دونگه : دونگ است)
- دربچه Darbače : دربچه (اصل همان دربچه است یا در کوچک) .
- روب دلگشا ، به سوی باغ دلگشا .
- خرنند Xerand (بروزن بخند) : تقسیم بندی زمین باغچه ، مزرعه و باغ جهت آبیاری. قطعات زمین مزروعی (به بعضی از قطعات آن کرزه -Corze- هم می گویند) .
- ئی I : این .
- غول Qul : عمیق ، ژرف .

- جلقورباغه Jolqorbâqe ( به ضم ج و ق ) : خزه ته جوی ( از دو واژه -جل- به معنی لباس کهنه و -قورباغه- ترکیب شده، یعنی لباس قورباغه). جلقورباغا : جلقورباغهها .
- یی قپ آب Yey-Qop-âb : يك جرعه آب ( خود قپ به معنی گونه است ) .
- آب انبار قوزی : آب انبار معروفی است بالای تنگ الله و اکبرشیراز که معماری آن به گونه ای است که مثل قوز به نظر می رسد .
- پاتو پپو Pâto-beppo : پایت را پپا ، مواظب پایت باش .
- هلفتی Holofti (به ضم ه و ل) : با سر (هلفتی در چیزی افتادن : با سر افتادن) .
- کلنج Kelenj (بروزن برنج) : انگشت کوچک دست .
- کلنجار Kelenjâr (بروزن و لنگار) : خرچنگ .
- بوکوز Bokovz (به ضم ب و ک ، بروزن -دوموز-) : از سرما بلرز (کوزیدن ، لرزیدن از سرما) .
- کتونی Katuni : نوعی زردآلو که در شیراز فراوان است .
- سوم زده Sum-Zade : سرمازده (سوم زدن : سرمازدگی میوه جات).
- نوبه Novbe (بروزن توبه) : نوبت .
- بالنگ Bâlang : خیار ، شیرازی ها به خیار می گویند بالنگ (ماست و بالنگ : ماست و خیار).
- وزاریات Vazzâriât : مشقت ، مشکل ( به یی وزاریاتی : با یک سختی و مشقتی) .
- جسم Jossam (با ضم ج و تشدید س) : جستم ، یافتم ، پیدا کردم .
- مس Mass : مست .
- صبو Sabo : صبا ، فردا (پس صبو : پس فردا) .
- وایه Vâye (بروزن سایه) : آرزو .
- پس سری Pas-Sari : روز پس از ، پس فردا ( پس اون فردا به لهجه تهرانی) .

- نشتك Neštak (به كسر ن و فتح ت) : دهن كجی، شكلك در آوردن.
- مشنگ Mašang (بروزن فشنگ) : ، نخل ، قابل دست انداختن .

www.KetabFarsi.com



## گندنا

- گندنا Gandenâ : تره (از سبزیجات) .
- سقه‌ی کاهو Saqqey-Kâhu (با تشدید ق) ساقه کاهو .
- گندنوی Gandenoy : گندنائی، گندنا هستی .
- ترتیزک Tartizak : شاهی (از سبزیجات) .
- تربیزه Torbize : تربچه .
- لب Lobb (با ضم ل و تشدید ب) : درشت و بزرگ (لب و لباب : درشت و بزرگ) .
- سیوی Siyoy : سیاهی، سیاه هستی .
- رودار Rovidâr (به ضم ر برون جوکار) : پی در پی .
- شود ševêd (به کسر ش و واو) : از سبزیجات (در زبان عامیانه تهران : شیوید) شود هر آشی است یعنی سر و کلداش همه چـا پیدا است ، فضول است) .

- تنجه Tenje (به كسر ت و ج) : جوانه (تنجه زده : جوانه زده) .
- كجوى Kojoy : كجائى .

www.KetabFarsi.com

## ک...ره

- ک...ره Kā ..re (بروزن بره با کشش ک) : بچه بره : نوزاد چند ماهه گوسفند (به بره تودلی ، شیر بره می گویند) .
- سقه Saqqe (با تشدید ق) : ساقه (برای گاهو) .
- چندر čender (به کسر چ و د) : پوست و غضروف زیادی گوسفند .
- یی Yey (بروزن می) : یک .
- وقه Vaqqe (با تشدید ق) : از واحدهای وزن شیراز (یک هشتم یک من) یک من شیراز به ترتیب زیر تقسیم میشود : « من - نیم من - چارک - وقه - نمه - سه نزار - نصف سه نزار » .

## ریچو!

- ریچو Riču : مریض احوال و ضعیف .
- بدو Badu : بد (بده به زبان عامیانه تهران) .
- ئی I : این .
- نوتوم شده Nutum-šode : جوانمرگ شده ، نیست شده ، ورپریده (نوتوم شدا : نوتوم شده‌ها) .
- میخواستن (با تشدید س) : میخواستند .
- همو : همون ، همان .
- Morvo (به ضم م و ، واو) : ( مروا زدن : فال زدن ، نفوس زدن )  
 مروای خوب زدن یعنی فال خوب زدن برای کسی ، آرزوی خوب کردن برای کسی و مروای بد زدن یعنی نفوس بد زدن ، آرزوی بد کردن .  
 اما گذشته از باورهای عامیانه ، از نظر لغوی و فرهنگی - مروا - که واژه‌ای فارسی است در عربی - تفاعل - نامیده می‌شود و نفوس بد زدن که واژه

فارسیش در مقابل مروا - مرغوا - است - تطیر - گفته می‌شود .  
 در میان ملت‌های باستانی مانند ایرانیان ، یونانیان ، رومیان و عرب‌ها ،  
 دیدار پرندگان یا طرز پرواز آنها ، وسیله مهمی برای تطیر و تفال بوده است  
 و جالب اینجاست که کلمه تطیر در عربی و دو کلمه مروا و مرغوا در زبان فارسی  
 از طیر (عربی) و مرغ (فارسی) گرفته شده است . در زبان پهلوی ساسانی  
 مرغ به صورت ( مرو ) و در اوستا به صورت ( مرغ ) آمده است . از مروا و  
 مرغوا ، صورتهای کهنه‌تری نیز موجود است ، در پهلوی ساسانی واژه مرواگ  
 یا مرواگک در معنی فال نیک به کار رفته . در متون مانوی فارسی میانه نیز این  
 واژه را به صورت مروا یا مرواه داریم و نیز در متون مانوی که به زبان پهلوی  
 اشکانی در دست است مرگک و واگک دیده میشود . همه این کلمات در معنی فال  
 نیک آمده و هیچ مفهوم - بد - یا - فال بد - از آنها فهمیده نمیشود . ظاهراً واژه  
 مروا از پهلوی ساسانی و مرغوا از پهلوی اشکانی یا یکی از لهجه‌های نزدیک  
 به آن گرفته شده و در واقع يك لغت است با دو تلفظ ( لهجه شمال و لهجه جنوب )  
 و در يك معنی که همان فال نیک باشد استعمال میشده است . گویا در زبان دری  
 است که این دو گانگی در تلفظ ، دو مفهوم ضد به آن بخشیده است و هر يك را  
 در برابر دیگری قرار داده همانگونه که تطیر در زبان عربی دو معنی خوب و بد  
 هر دو به کار میرفته است و نحوه کار هم حکم میکند که هر دو معنی به يك اندازه  
 از آن فهمیده شود .

همانطور که اشاره شد «فرق میان طیرت و فال آن است که طیرت درخیر  
 و شر به کار دارند و فال الا درخیر نباشد» . ولی بطوریکه می‌بینیم تطیر یا  
 طیرت همه جا در معنی - بد - و - فال بد - بکار رفته است در مقابل تفال که در  
 معنی - فال نیک - استعمال شده ، بر دو واژه مروا و مرغوا نیز چنین ماجرائی در  
 جهت عکس گذشته است . از مروا دو ترکیب دیگر نیز در زبان پهلوی داشته‌ایم :  
 یکی موروندیش ( مرغ اندیش - فرهنگ پهلوی - دکتر فره‌وشی ) و دیگری  
 مروینش ( مرغ بین - از افادات دکتر احمد تفضلی ) یعنی فالگیر و متبطر ، یا  
 کسی که از روی پرواز پرندگان فال میگیرد . مروا و مرغوا علاوه بر فال نیک

و بد به معنی دعای خیر و نفرین نیز به کار رفته است :

دشمنانت را همیشه نام با نفرین قرین

دوستانت را همیشه حاجت از مروا، روا

«قطران»

که کند مرغوا به جان تو زال

شاه را گفت مفسدی احوال

«فرهنگ جهانگیری»

\* \* \*

واژه مروا، را علاوه بر مردم شیراز، مردم سایر مناطق جنوب ایران نیز تقریباً در همین مفاهیم، هنوز به کار می‌برند.

● بسه‌زبون *basse-zabun* (باتشدید من): بسته‌زبان، به معنای مظلوم و بیگناه است، زبون بسته هم می‌گویند.

● تنک *Tanok* (بروزن سبک): سبک و لوس.

● الل *Olo!*: خل، ساده لوح.

● اللک *Ololak*: مترسک (اللک سرلته: لولوی سرخرمن «لته زمینی است که در آن کشت می‌کنند».

● پایج: پای، مزاحم.

● دختر و: این پسوند «او» که به دنبال - دختر - آمده است در حقیقت همان «او» است که شیرازی‌ها به دنبال هر کلمه و اسمی می‌آورند و با این عمل می‌خواهند که آن اسم را به صورت نوعی اشاره بیان کنند و نکره را معرفی سازند مانند، دختر و، کتاب و، شعرو؛ یعنی دختری که قبلاً او را دیده بودی یا کتابی که می‌شناسی یا شعری که میدانی. اما اگر آخر اسم «ه» باشد مثل: خونه، هندونه، شونه؛ آنوقت «او» تبدیل می‌شود به «ا» و می‌گویند: خونو، هندونو، شونو. بعضی از رندان می‌پرسند چرا شیرازی‌ها که آخر همه چیز - او - می‌آورند، آخر سمنورا که خودش - او - دارد تبدیل به - ای - کرده و می‌گویند سمنی ا و برخی شیرازی‌ها هم بر سبیل مطایبه جواب میدهند که ما وقتی بدنبال کلمات - او - می‌آوریم آنها را تصغیر می‌کنیم و این - او - اوی تصغیر است اما چون در اعتقادات مردم عوام است که حضرت زهرا (ع) در سمنو انگشت می‌زنند تا

شیرین شود، به خاطر حرمت ایشان این کلمه را تصغیر نمیکنیم و همان -سمنی- میخوانیم .

● جیگری بشه Gigari - beše: جگرش پائین بیاید (گاهی مخفف این جمله را هم میگویند: جیگریا).

● دس dass (با تشدید س): دست.

● لجماره Lejmâre: ضعیف و ناتوان.

● دوری - دو ویک davoy - do - vo - yak: دواي «دو» و «یک»، یعنی دوائی که مریض بداحوال را خلاص می کند (اگر بخورد یا زود خوب می شود، یا فوری میبرد).

● ایطو Ito: اینطور.

● ایرو، اورو Iru-uru: این روی و آن روی.

● رات ۲۴ تو Rât-bisočârto: راحت بیست و چهارتا، یعنی راه باز است برو. راه بازو جاده دراز.

● هری Herri (با کسره و تشدید ر): برو سلامت، دورشو (باعصبانیت).

● کرنج کورنج koronj-koronj (بهضم کافها و رها): چیزی را -صدا دار- جویدن مثل نان خشک .

● بو گو bugu: بگو.

● آزارداری: مگر مریضی؟ مگر دل درد داری؟ چرا اذیت می کنی؟

● کم به پیچ kom-pič (بهضم ک): دل درد (کم به معنای شکم است) (کم پیچداری: دل درد داری؟ چرا اذیت می کنی؟).

● تنک tanok (بر وزن سبک): سبک و لوس (نان تنک هم نان خانگی سبک و مانند ورقی است که روی تابه درست میکنند).

● سی sey (بر وزن می): نگاه، تماشا، سیر. ریشه این واژه از سیر کرده است (سی کن: نگاه کن). سبیل هم میگویند (سبیل کن: نگاه کن - میلانی: تماشاچی).

● توتوهی tu-tovey: توی توهای، توی تابه ای، چیزی که در تابه باشد، شیرازی ها به پغور پغور یا جنور پغور می گویند. (به آن - حسرت الملوك - هم می گویند. یعنی آنقدر خوراك ارزان و پیش پا افتاده ایست که پادشاهان و ملوک

هیچگاه نخورده‌اند و حسرت خوردن آنرا دارند!.

● دو پیازه‌ی آلو *dopiyâzey - âlu*: خوراکی است شیرازی با پیازداغ و سیب زمینی ( به سیب‌زمینی می‌گویند آلو!) تاسکباب آلو یعنی تاسکباب سیب‌زمینی .

● هجرانگشت پیچ: هجر و عذاب زیاد و طاقت فرسا.

● می‌چرزونه *Miçerzune*: می‌چزاند، آزار میدهد .

● لب و لباب *Loboo-Labâb* (به ضم ل اول و فتح ل دوم): چاق و درشت (لب: درشت) .

● ال *al*: مسخره (ال کرده: مسخره کرده) .

● فتح الو قر *Fatollo-Qor* (به ضم ل و ق): فتح‌الله قر، به اشخاص دلقک و مسخره و رند می‌گویند .

● دول *dul*: دلو لاستیکی که با آن از چاه آب میکشند (دولدوز: دوزنده و پینه‌دوز دلوهای لاستیکی برای چاه) .

● ئی دولو بیگیر: این دول را بگیر، ضرب‌المثلی است برای کسی که ناراحتی دارد، ناراحتی دیگری هم گریبانگیرش میشود. یعنی حادثه دوم را مواظب باش، حالا این مشکل تازه را حل و فصل کن .

● با دول پوسیده‌ی آدم‌آدم توچاه نرو: يك ضرب‌المثل شیرازی است که می‌گویند: آدم نباید با دول پوسیده کسی درچاه برود، یعنی نباید به اشخاص نادرست و ناشناخته اطمینان کرد زیرا ممکن است در میان راه، دول پاره شود و شخص درچاه بیفتد .

● دول که سالم نیاید همیشه: باز يك ضرب‌المثل شیرازی است بدین مضمون: همیشه دول، درست ازچاه بیرون نیاید. یعنی روزگار بازی‌ها دارد و هر آن ممکن است برای کسی که کار معینی انجام میدهد، حین آن کار اتفاقی بیفتد .

● گاس *Gâs*: شاید (گاسم: شاید هم):

● وارو *Vâru*: وارون: وارونه، واژگون .

● گربه نوروزی: پروانه نوزاد که به صورت کرم بسیار زیبایی ایام



نوروز در چمنزارهای شیراز فراوان است، به آن - گر به نوروزی- می گویند .  
این کرم زیبا و پر نقش و نگار ، بعداً پروانه می شود .

● Yey (بروزن می) : يك .

● شملیز šamliz : شنبلیله .

● اوزو uzu : صمغ و شیرهای که از ساقه درخت تراوش می کند.

● بوی Boy (به ضم ب) : این واژه بهنگام تعجب زیاد به کار می رود.

# ۱۴

## نِزُو!

- نرو Nerov (به کسر ن و ضم ر) : لارویی .  
( با مصدر زدن می آید . نرو زدن چاه و قنات : لارویی کردن چاه و قنات ) .
- نگوی Negoy : نگاه ...
- یی هو Yey-hov : یکباره ، ناگهانی ( یهو در زبان عامیانه تهران ) .
- الو alov : آتش شعله‌ور .

## بوی!

- بوی Boy (به ضم ب) : این واژه بهنگام تعجب زیاد به کار می رود.
- يك يك Yak-Yak : يك، يك ، خوب، خوب ، هر کدام در حد خود نمره يك .

يك را در شیراز با فتحه و بر وزن شك ادا می کنند و این امر از دیرباز نیز معمول بوده چنانکه حافظ سروده است :

گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدهم  
 وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه يك  
 و با يك ، قافیه های شك و فلك را آورده که :

بگشا پسته خندان و شکرریزی کن  
 خلق را از دهن خویش مینداز به شك  
 چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد  
 من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلك

● بری Barey : برای .

● پستو Pastu : اطاقچه پشت اطاق ، آنجا که صندوق و برخی ائانه را نگهداری می کند (تو در لهجه شیرازی به معنی اطاق به کار می رود : ایتو : این اطاق - اوتو : اون اطاق) پستو هم به معنی - اطاق پس - است ، اطاقی که در پس قرار دارد .

● پشتك Poštak : باز به معنی اطاقی است که در پشت اطاق قرار دارد و اسباب و ائانه را آنجا می گذارند . فرق پستو با پشتك این است که معمولا پستو هم سطح اطاق اصلی است اما سطح پشتك بالاتر از اطاق اصلی قرار دارد . شاید هم در تسمیه آن - پشت - مثل گوژپشت ، مد نظر بوده .

● دور و ور Doro-var : دور و بر ، اطراف .

● پلکیدن Pelkidan (به کسر پ و فتح د) : فعالیت کردن ، جنیدن .

● ونج ونجك Venj-Venjak (به کسر دو واو) : آزار درونی ( مگر

تو ونج ونجك داری : مگر آزار درون داری ؟ مگر کرم داری ؟ ) .

# کورس شهری

- کورس شهری Kurse-šaari (کورس بر وزن بورس ، ه در شهری تلفظ نمی‌شود) : اتوبوس خط اتوبوس رانی شهری .
- جازی Jāzi (بر وزن بازی) : جهیز .
- مهر Maar (به فتح م ، ه تلفظ نمی‌شود) : مهریه .  
 اصل این لغت ، همان -مهر- است به فتح میم که عربی است و در زبان عرب به معنی کابین و صداق است ، مهریه در عربی معانی دیگری دارد .  
 ریشه واقعی لغت مهر ، عبری است به صورت ( موهور Moḥuvar ) که به عرب اسلام رفته و مهر شده و به ایران آمده و مهریه گشته است .
- ماشینوی شرکتی Mâšinoj-šerkati : ماشین‌های شرکتی ، یعنی اتوبوس‌های مسافربری مابین شهرهای ایران ؛ شیراز تهران و غیره .
- پر پوی ندادن Perpoy Nadâran : پر و پائی ندادن ، اساس محکمی ندادن .

## سَدَك

● سَدَك Sedak : رج (مشق سَدَك زدن یعنی مشق رج زدن و کلمات را عمودی زپرهم نوشتن برای تسهیل کار. ریشه سَدَك از سَد - Sed - است که در لهجه شیرازی به معنی نردبان است. آدم قد بلند و دراز را هم به طنز - سددزدا - یعنی نردبان دزدها می گویند).

● گزوشته Gozošte : گذاشته.

● ربی Robbi (به ضم و تشدید ب): یک ربع، ربعی، ربی کاغذ، یک چهارم کاغذهای یک ورقی که روی آن مشق مینوشتند، گاهی هم از هم قرض میکردند مثلاً می گفتند: ربی کاغذداری بدی قرض من؟

- ربی - در اصطلاح به بطری کوچک مشروبات الکلی هم می گویند که باز همان یک چهارم بطری است (ربی عرق خلار).

● کاغذ پشته : کاغذی که یکطرفش چیز نوشته باشند اما یکطرف دیگرش سفید و قابل استفاده باشد.